



فرم انتقال پیام، مسئولانه است؟

جمله‌ای از ادورنو برای نقل کردن در محافل هنری بسیار محبوب است که می‌گوید: «پس از اشویتس، شعر گفتن وحشیگری است». نقل مشهوری هم از سارتر وجود دارد که آن هم تا حدودی کار معاشرت ادبی و هنری را راه می‌اندازد. سارتر می‌گوید: «در برابر کودکی که از گرسنگی می‌میرد، رمان تهوع ارزشی ندارد». اگر فرض کنیم بتوانیم از همه کسانی که این جملات را با آب و تاب نقل می‌کنند بپرسیم: «آیا هنر درباره آدم‌های آسیب‌پذیری که با درخشان‌سازی خودکشی باعث شده است قدم آخر را بردارند و به زندگی‌شان خاتمه دهند، مسئولیت دارد یا فقط مسئول مرگ‌هایی است که خودش سبب سازشان نبوده است؟» احتمالاً بسیاری‌شان پاسخ خواهند داد که باید کار روانشناسی را به روانشناس بسپاریم و کار هنری را به هنرمند. در واقع علاقه‌مندان به هنر، مشکلی با نقل قول‌های تزئینی در تأیید اولویت زندگی بر هنر و ادبیات ندارند ولی کار وقتی برایشان مشکل می‌شود که قرار است از تزئین فراتر برویم و به‌طور واقعی درباره برتری ارزش زندگی بر ارزش زیباشناختی قضاوت کنیم و بر اساس این قضاوت دست به عمل بزنیم.

به عبارت دیگر عموم علاقه‌مندان به هنر مشکلی ندارند که هنر، مسئولیت تمام رنج‌های بشری را که اصلاً دخالتی در ایجادشان نداشته است بپذیرد، اما نباید آن روزی که بخواهد در حوزه‌هایی که واقعاً در آن مسئول است، قدمی بردارد. اکنون می‌شود پرسید چرا در سطح گزین‌گفته جایز است که بگوییم «همه رمان‌های تاریخ به اندازه مرگ یک کودک از گرسنگی اهمیت ندارند»؛ اما پای عمل که می‌رسد، توجه دادن به عواقب مشخص و قابل توجه درخشان‌سازی خودکشی در هنر، به خشک‌اندیشی و درک نکردن ظرایف و آزادی هنر متهم می‌شود؟ اگر هنر هیچ مسئولیتی در قبال مرگ‌های ناشی از ارزش زیباشناختی دادن به خودکشی و از این طریق درخشان‌کردنش ندارد، این مصونیت را از کجا و بر اساس چه منطقی کسب کرده است؟

خودکشی هدایت در این هفتاد سال یکی از سوژه‌های مورد علاقه جمعی برای تمرین فلسفه بافی بوده است. تعداد کتاب‌ها و مقالاتی که با این مضمون نوشته شده و تلاش کرده است به مرگ هدایت جنبه فلسفی و سیاسی و اجتماعی بدهد، از شمار بیرون است.^۲

مثال از سه فیلم کالت برجسته ایرانی در سه دوره مختلف، قهرمانان دو فیلم خودکشی می‌کنند و قهرمان دیگر به مسیر انتخابی منتهی به مرگ می‌رود. قهرمان «نفس عمیق»، فیلم کالت اوایل دهه هشتاد، با عامدانه غذا نخوردن می‌میرد؛ قهرمان «هامون»، فیلم کالت اوایل دهه هفتاد، با رفتن به قصد غرق شدن در دریا اقدام به خودکشی می‌کند و قهرمان فیلم «قیصر»، فیلم کالت اوایل دهه پنجاه، به دل حادثه‌ای می‌زند که پایش مرگ محتوم است.

اگر از تفاوت غیرقابل انکار مرگ توأم با عاملیت قیصر که نمی‌شود نامش را بدون استفاده از گیومه خودکشی گذاشت بگذریم، به نظر می‌رسد خودکشی برای ساخت هنر کالت، از زمان رنج‌های ورتر تا کنون، همچنان عنصری تأثیرگذار است. اگر کامران، قهرمان فیلم نفس عمیق، برای درمان بی‌اشتهایی عصبی یا هراختلال دیگری که او را به سمت مرگ می‌برد، نزد روانپزشک می‌رفت، ممکن نبود به اندازه جوانی که مثل یک قدیس از گرسنگی خود خواسته روی تخت جان می‌سپارد، تأثیرگذار شود و بتواند کالت بسازد. همان طور که اگر هامون به جای غرق کردن خودش در دریا، تلاش می‌کرد به زندگی‌اش سرسوسمان بدهد، نهایتاً به همان کارمند هم‌اتاقی‌اش در اداره تبدیل می‌شد که زندگی‌اش ارزش تبدیل شدن به قصه نداشت و صرفاً می‌شد در هر فرصتی تحقیرش کرد.

در هر دو فیلم کالت پس از انقلاب، خودکشی نه نتیجه یک عارضه، بلکه یک نوع میانبر برای قبولی در آزمون تثبیت اصالت شخصیت است و نهایتاً به ارزش زیباشناختی اثر تبدیل می‌شود. میراث ادبیات و هنر رومانسیک، خون را نوعی تأییدیه اصالت می‌داند و هنرمند در آستانه شکست راتحریم می‌کند تا با یک پایان خون‌آلود انتحاری، کل قصه‌اش را نجات بدهد؛ اما داستان همین‌جا تمام نمی‌شود. ادامه دادن مسیری که خودکشی را میانبری زیباشناختی تلقی می‌کند، در کرانه‌هایش به خودکشی به عنوان فرم بیانی مستقل می‌رسد. در واقع این مسیر در انتها به جایی می‌رسد که در آن، دیگر حتی خبری از تفکیک اثر و خالق اثر نیست. همان طور که قهرمان اثر با خودکشی، داستانش را از سرگردانی نجات می‌دهد؛ هنرمند هم می‌تواند با خودکشی به کل کارنامه‌اش معنی بدهد و آن را به چیزی ماندگارتر تبدیل کند و پیامی را که نتوانسته با اثرش منتقل کند با گرفتن جان‌ش برساند. اما آیا تلقی خودکشی به مثابه

**وقتی کارگردان
سریال قصه‌های
مجید خودکشی
می‌کند، نهاد صنفی
و حتی حاکمیتی
کشور، تلاش می‌کند
از دل آن پیام سیاسی
و معنای اجتماعی
بیرون بکشد؛ گویی
که هفتاد سال برای
قطع این زنجیره
کافی نبوده است.**